

عصر طلائی امپراتوران بزرگ موریائی هندی

اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در ملوکین این دوره

تحلیل دقیق روابط دامنه‌دار ایران و هند در عصر هخامنشی بر اساس: فرضیه دکتر اسپونر هندشناس معروف انگلیسی و بررسی‌های عالمانه دکتر جیوانجی مدی ایرانشناس پارسی هند در تأیید فرضیه همراه با تاریخچه‌ای مختصر از روابط ایران و هند، در اعصار باستان

(۴)

ترجمه، تهیه و تدوین: مهدی غروی
با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما، بمبئی، هند

کننده نه اسکیت‌های چادرنشین غارتگر، به عقیده دکتر فلپت در هند باستان اسکیت‌ها در شمال هند نبودند در حالیکه شاکاها از قدیم‌ترین ادوار در شمال هند و گجرات ساکن بودند^{۹۲}.

دکتر فلپت از لحاظ علم زبان‌شناسی و اشتقاق نیز کلمه شاکیا را بررسی و تحلیل می‌کند^{۹۳}.

از نوشته‌های پانی نی (ج چهار شماره‌ای ۲ و ۹۰) چنین برمی‌آید که شکل گمشده و متروک شده آن شاکیا Sakiya بوده است که آثار آن امروز در زبان پالی و لهجه‌ای محلی دیده می‌شود، شاکیا Sakya که مورد بحث ماست معنی می‌دهد: «سرزمین درختان شاکا Saka» دکتر فلپت همراه با سایر دانشمندان، محلی را که باید وطن این مردم باشد کاپیلاواستو Kapilavastu می‌داند، محل تولد بودا، این مطلب از لحاظ کار ما بسیار مهم است اما ما باید بیش از بررسی آن به تحقیق درباره سرزمین درخت شاکا (که اکنون بدان‌سال بمعنی سرو فارسی گفته می‌شود) بپردازیم. دروشنوپورانا و مهابارات درباره ساکادویپامی نویسد که مگاها (مغان) از این سرزمین آمدند و تعجب می‌کنیم وقتی می‌بینیم که همین محل یعنی سرزمین اصلی مغان نیز نامش را از همین کلمه سال امروز و ساکای قدیم گرفته است. یکی دیگر از خصوصیات این سرزمین که در مجموعه‌های حماسی به آن اشاره شده اینست که درین سرزمین شاه نیست درین باره مترجم متن‌ها روی (Roy) اضافه می‌کند.

(شاید سرچشمه این مطلب این شایعه یا روایت باشد که در مشرق دور، در آسیا و در نواحی داخل اقیانوس کبیر

هردوت شاکاها و اسکیتها Scythians را یکی میدانند و دکتر فلپت نیز همین نظر را دارد البته هردو دانشمندان درست می‌گویند ولی آیا می‌توان اذعان داشت که در هند همیشه شاکا اسکیت معنی دهد؟ همانطور که دیدیم باوانا بجای بهاکا داتا بکار رفت و اصطلاحی شد برای معرفی ایرانی، همینطور نامیدن ساکادویپا بعنوان وطن اصلی مغان زرتشتی در هند نشان می‌دهد که در طی یک دوران طولانی اصطلاح شاکا در هند مفهوم ایرانی داشته است نه اسکیت. این مطلب یعنی توجیه شاکا و ساکادویپا بطور محدود و ناقص سبب شده است که در کارهای شرق‌شناسی که درین قسمت کار می‌کنند سرعت و نتیجه قابل ملاحظه وجود نداشته باشد.

ما از نویسندگان برهمن تا بحال توقع داشته‌ایم که درباره توجیه این کلمات و اسامی رعایت حدود و نحوه تفکر امروزی را بکنند که میان یک ایرانی که از سرزمین شاکا آمده و یک اسکیت که از شمال وارد هند شده فرق است. این مطلب هرگز مورد توجه نویسندگان نبوده است، حتی امروز هم در مشرق زمین فرهنگی یعنی اروپائی در حالی که همه میدانیم مفهوم واقعی این کلمه فرانسوی است و در استان بهار مغول به جنگجویان افغانی اطلاق می‌شود. بدون شك نظایر این اشتباهات ساده را نویسندگان متن‌های قدیمی هند نیز مرتکب شده‌اند، هر کس که از ساکادویپا آمده بود می‌توانست شاکا نامیده شود اما باید توجه داشته باشیم که این کسان آن کسان نبودند که معمولاً از آسیای مرکزی می‌آمدند، یعنی قبایل بدوی چادرنشین، اینها ایرانیان بودند، ایرانیان متمدن و آباد

بعضی حکومت‌های جمهوری وجود دارد) اما بنظر من چرا به خاور دور برویم در حالیکه شاکادویپا در غرب هند گسترده شده است و چرا جمهوریهای ناشناسی را فرض کار خود قرار دهیم در صورتیکه در سرزمین بودائی‌ها الیگاری (حکومت مردم بر مردم) وجود داشته است. شاکادویپا وطن اصلی مردم شاکیاست به فتوای علم اشتقاق و برطبق نظر دانشمندی چون هویت که درباره قوانین عشره‌ای در میان مغان مطالعات دامنه‌دار دارد و میتواند گفت که اجداد بوداشاکایاهای اهل کاپیلا واستو فرق چندانی با سایر مردم شاکادویپا نداشتند و بنا بر این همه دارای اصل و منشاء زرتشتی بوده‌اند.^{۵۰} این ادعا یعنی اصالت زرتشتی بودا ادعای شگفت‌آفرینی است و من می‌دانم که درین راه مخالفان و معاندان سرسخت خواهم داشت اما قدر مسلم اینست که رد کردن این ادعا تا زمانیکه مطالعات ما درین باره بیشتر از آنچه هست نشود درست نیست. زیرا مطالب مربوط به بودا هنوز آنطور که باید مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته و گوشه و کنار آن را تیرگیهای ابهام فرا گرفته است یکی از این نکات مهم اینست که چرا بودا گایا Gaya را برای اقامت خود انتخاب کرد، هنوز هم در عصر ما میان برهمنان و بودائیان درباره معبد گایا اختلاف هست و حتی عدلیه و دادگاه هم نتوانست تکلیف این معبد را روشن کند، از طرف دیگر در دبستان المذاهب می‌نویسد: ایرانیان قدیم گایا را یکی از معابد باستانی خود می‌شناختند زیرا درین پرستشگاه باستانی در اعصار گذشته گیو Gijwa (کیوان) نیایش می‌شده است.^{۵۱}

برداشت ما از این مطلب جزین چه میتواند باشد که گایا یک پرستشگاه خاص نیایش کیوان بود، خاص مغان. هنگامی که بودا به این معبد آمد آن دسته از مغان برهن که زیر بار بودا نرفته بودند به تقدیس این معبدها ادامه دادند ازین لحاظ که پرستشگاه کیوان بود و آنانکه بودائی شدند این معبد را از دولحاظ مقدس و محترم شمردند چون هم پرستشگاه کیوان بود و هم مورد تقدیس بود. بنا برین آنچه صاحب دبستان می‌گوید درست است و اگرچه مطلب بیشتر شبیه افسانه است اما هرچه هست می‌تواند مسئله پرستشگاه گایا را توجیه و تفسیر کند. اکنون مطلب مهمتری را مطرح می‌کنیم: آیا خود بودا دارای اصالت زرتشتی نبود آیا آئین وی بر اساس سنتهای زرتشتی پایه‌گذاری نشده بوده است؟

این مطلب مطلب ساده‌ای نیست و این ادعای بزرگی است بخصوص که شواهد خارجی بسیار کم است ولی دلایل داخلی چطور. دلایل داخلی یعنی آنچه که از خود آئین بودا می‌توان بیرون کشید، از سرگذشت خود بودا. اگر سرگذشت زرتشت را آنگونه که اشپیگل و جاکسن نوشته‌اند مطالعه و بررسی کنیم به حقایق بسیار چشمگیری برخورد

می‌کنیم و برای کسی که بخواهد درباره مطلب بالا یعنی ریشه‌های اصلی دیانت بودا و نحوه تفکر و اصالت خود بودا تجسس کند این مطلب می‌تواند راهنمای خوبی باشد، برای من چنین بوده است بخصوص که من امتیاز دیگری هم داشته‌ام این امتیاز عبارت است از آشنائی با پیکره‌ها و نقوش سبک گندهارا Gandhara در هند.

چند سال پیش مأموریت یافتم که در نواحی شمال غربی هند حفاری کنم، در طی این کاوشها موفق شدم که مجسمه‌ها و پیکره‌های ارزنده‌ای را از دل خاک بیرون بیاورم که همه به موزه پیشاور منتقل شدند، در آن زمان همه این آثار را من آثار بودائی معرفی کردم در حالیکه امروز معتقدم این آثار بهتر است که زیر نویسهای دیگر داشته باشند، یعنی با مطالعاتی که اخیراً انجام داده‌ام و شما نیز در جریان آن هستید می‌توانم ادعا کنم که این آثار را باید آثار زرتشتی دانست، بخصوص که تعداد این اشیاء بسیار هم بیکدیگر شباهت فراوان دارند. بدیهی است درین بررسی و در اخذ تصمیم باید متانت و بردباری داشته باشیم و شتاب نکنیم زیرا این مطلب بستگی دارد با عصر زرتشت و در لفافه‌ای از ابهام و تاریکی پیچیده شده ماند است. می‌توان گفت که در هیچ رشته‌ای از رشته‌های ادبی و تاریخی شرف مانند این رشته یعنی تفسیر دین زرتشتی دچار اشکال و دشواری نیستیم.

اوستاشناسان بزرگ مخصوصاً در مورد کرنولوژی این دیانت‌داری هم آهنگی و اتحاد کلام نیستند، مسئله فقدان اوستای اصلی و یافته شدن و تدوین شدن مجدد آن در دوران ساسانی که البته شامل قسمتی از اوستای اصلی است محقق را که درین راه گام برمی‌دارد و هدفش تنظیم وقایع مربوط به زرتشت و اوستاست دچار زحمت می‌سازد و بطوری که این کار یعنی تنظیم وقایع و تشخیص سلسله مراتب اگر غیر ممکن نباشد بسیار دشوار است و تشخیص اینکه در تکوین این دیانت عظیم چه عواملی قدیم است و کدام عوامل جدید است از عهده کمتر کسی برمی‌آید و تقریباً محال است.

گفته شده است که شخصیت زرتشت بطوری که از کاتهای قدیمی برداشت می‌شود باشخصیت زرتشت آنگونه که از بخشهای متأخر اوستا ساخته می‌شود بکلی متفاوت است و چون اسپندنسک که جریان تولد و کودکی زرتشت را شامل

۵۲ - JRAS اکتبر ۱۹۰۵ ص ۶۴۴ .

۵۳ - JRAS ژانویه ۱۹۰۶ ص ۱۶۳ .

۵۴ - در ماه‌های اراتا نیز اثری ازین رسم زرتشتیان و رسم

میت‌گذاری پارسیان دیده می‌شود فزبل: میتولوژی هند ص ۴۷ .

۵۵ - دبستان المذاهب. ترجمه شی و ترور Sheed & Trayer

ص ۵۳ و ۵۲ درباره آتشکده‌های دوارکا، گایا و ماهورا .

بوده گمشده است ما ناچاریم که از منابع دیگر مانند زات اسپرم *Zat Sparam* شاهنامه فردوسی و حتی کارهای جدیدتر مانند زراتشت نامه قرن ۱۵ میلادی) استفاده کنیم .

توجیه قدمت روایتی که در اوستا ذکر شده دست کم برای کسی که در اوستا تبصر کافی ندارد و بخواهد فقط از منابع ایرانی استفاده کند محال است . البته برای کسانی که درین مورد پختگی بیشتر دارند شك و تردید وعدم ثبات همیشه ودر همه موارد وجود دارد .

آنچه که من اکنون مطرح می کنم شاید برای همه تازه و حتی غیر قابل قبول باشد و شگفتی من درین است که چرا تاکنون این مطلب مورد توجه کسی قرار نگرفته و کسی ملتفت آن نشده است ، شباهت وهم آهنگی موجود میان سرگذشت زرتشت و داستان زندگی بودا را دانشمندی چند درک کرده و تذکر داده اند زیرا این مطالب بقدری هویدا و درخشان است که نمی توان آنرا نادیده گرفت . اما فرضیه ای که من اکنون مطرح می کنم در تاریخ روابط مذهبی هند و ایران چیز تازه ای است ، اشپیگل هنگام بررسی نکات مشترك میان زندگی دو پیامبر چنین استنتاج می کند : در قرون اولیه میلادی در قلمرو حکومت باختر که کیش بودائی گسترش فراوان داشت بعضی روایات و سنن از دیانت بودائی به ایران رسید و وارد تاریخ و مذهب ایرانیان شد . این ادعای دکتر اشپیگل البته قابل قبول است ومدارکی نیز برای اثبات آن فراهم شده است ، اما درباره مطالعات خود من ، ما تا بحال شاهد محکمی نداشته ایم که بتوانیم با کمک آن افسانه شاکیا را توجیه کنیم و برای اثبات نفوذ همه جانبه ایران بر هند باستان نیز دلایل کافی نداشته ایم و اکنون با این حکم قطعی اشپیگل برخورد می کنیم که می گوید : این بودا بود که در سرزمین باختر روی سنن و روایات تاریخی و مذهب ایران اثر گذاشت . من اگر نمی توانستم شواهد تازه ای بیابم درین فرضیه دچار شکست می شدم ، اما ما دیدیم که در پورانها ، روایات مربوط به مغان قید شده و همین روایات را از لحاظ علم اشتقاق با شواهد دیگر اثبات شده وهم آهنگ مشاهده می کنیم و باطاف و مرحمت دکتر فلیت و کوششهای عالمانه وی توانستیم که کلمه شاکیا را بعنوان ایرانی توجیه کنیم بنابراین اکنون وضع عوض شده و احتمال شکست من در ارائه فرضیه جدید بکلی از بین رفته است .

با تمام این مقدمات با نظر اشپیگل مخالف نیستم و حتی در برخی موارد با او کاملاً هم عقیده هستم و بعنوان نمونه یکی از این موارد را ذکر می کنم ، جایی که وی داستان سرو کشمیر را بیان می کشد و می گوید از لحاظ زرتشتیان ایران این سرو توسط زرتشت در جلو آتشکده ای در کشمیر کاشته شد ، درین آتشکده کتیبه ای نیز وجود داشت که در

آن زرتشتی شدن ویشناسب توصیف شده بوده است من هم با اشپیگل هم عقیده هستم که می گوید این روایت انعکاسی است از داستان درخت بسو *Bo-tree* در بوده گایا *Bodh-Gaya* اشپیگل می نویسد که درخت سرو برای زرتشتیان هرگز يك درخت مقدس نبوده است (جز در نواحی غرب ایران که بعقیده اشپیگل مولد زرتشت است .) خصوصیتی که برای این درخت ذکر شده است با درخت انجیر هندی بیشتر مطابقه دارد و من بفرضیه اشپیگل این مطلب را اضافه میکنم که درخت بو که به بودا نسبت داده شده است نیز همین درخت انجیر هندی است .

ضمناً باید به این مطلب توجه داشته باشیم که اشپیگل اعتراف میکند که این نکات مشترك میان دو مذهب که بر پایه اقتباس واخذ متقابل استوار شده است نمیتواند شامل همه نکات مشترك موجود در دو مذهب باشد .

وقتی ملاحظه میکنیم که دانشمندی بزرگ چون اشپیگل درباره قدیمی ترین روایات دیانت بودائی اظهار نظر کند و بگوید که ریشه آن محتملاً به ادبیات زردشتی و روایات و سنن این آئین بستگی دارد و باید در این باره بررسی شود ، متوجه میشویم که مطلب به آن سادگی که تا بحال تصور میشد نیست و بقول اشپیگل به بررسی بیشتر نیاز هست . اکنون من میخواهم این بررسی بیشتر را که انجام داده ام ارائه کنم . اگرچه من يك عالم اوستاشناس نیستم اما توانسته ام که مطلب را از زاویه دید دیگری مورد مطالعه قرار دهم ، یعنی موضوع را با توجه و برداشتی که از بیکره ها و نقشهای برجسته بودائی داشته ام بررسی میکنم .

در این مقایسه من کوششی خواهم کرد که نشان بدهم که برخی از افسانه های مشترك بودائی وزرتشتی که از يك منبع قدیمی ایرانی سرچشمه گرفته اند و در نقش های بودائی با يك شکل هندی تکمیل شده تجسم یافته اند بطوریکه اگر بیننده در بدو امر حتی اثری از نفوذ ایران هم در آن نبیند باز تشخیص اصالت ایرانی آن امکان پذیر است . حال اگر این وضع در مورد بعضی نکات زندگی بودا صادق باشد و از لحاظ حکم و سنن آئین بودائی نیز معتبر باشد ، میتوان آنرا با این عنوان برجسته بودا شاکيامونی *Sakia-Muni* (خردمند ایرانی) مربوط دانست .

قبول این استنتاج مارا وادار میسازد که در ارائه تاریخ اوستائی متاخر تجدید نظر کنیم و قبول کنیم که ساسانیان در جمع آوری اوستا خلوص و صمیمیت فراوان داشته اند و اوستای گردآوری شده تا آن حد که ما تصور می کرده ایم و ادعا میکنیم ناخالص نیست و اصولاً چرا باید چنین نسبتی را به ساسانیان بدهیم و چرا ایشان را در راه این گردآوری و تدوین پاك و صمیمی شناسیم ؟ این نظر

تاریخ زرتشتی و قدمت آنرا عقب‌تر میبرد بخصوص که میدانیم تاریخ قبول شده یعنی حدود سال ۶۰۰ پیش از میلاد از طرف هیچیک از نویسندگان یونان تأیید نشده و بنظر من رای گلدنر که عصر زرتشت را حدود سال ۱۰۰۰ میداند بیشتر قابل قبول است .

در این مورد بیش از این بحث نمیکنم و این کار را که کار ایرانشناسان است بدیشان واگذار میکنم و به بررسی مطلب اصلی خودم که بسیار باریک و دقیق است باز میگردم و شواهد یافته شده را با هم مقایسه میکنم :

در سرآغاز این قسمت از تحقیقات خود به این حکمت آسمانی اوستا اشاره میکنم که میگوید فرمانروائی يك موهبت روحانی است و از جانب خدا به کسی که شایستگی دارد اعطا میشود و با فر الهی و فر پادشاهی همراه است . بوداهای نخستین نیز چنین حکمتی را سر لوحه فرمانروائی معنوی خود قرار میدادند و با پیروی از فلسفه چاکراواتین **Chakravartin** وانمود میکردند که يك بودای جهانی در حقیقت يك فرمانروای جهانی است .

مقایسه تکوین دو پیامبر شرق :

در گاتهای اوستا و ادبیات کهن پهلوی مشاهده میکنیم که روح افسانه‌ای گاونر در سه هزار سال پیش از بعثت زرتشت در بهشت ، فروشی یا تصویر ذات عالی زرتشت را در يك رویا نظاره میکند ، زرتشت به آن صورت که خواهد بود و خواهد آمد^{۵۶} .

در نقشهای برجسته منسوب به آئین بودا ، فروشی یا تصویر ذات عالی بودا را در بهشت توشیتا **Tushita** ملاحظه میکنیم ، پیش از موجودیت بودا و هنگامیکه وی هنوز در رحم مادر تکوین نیافته است . میدانیم که روایت مربوط به تولد زرتشت که در فوق ذکر شد در گاتهاست که خود کهن‌ترین بخش اوستاست و بدون شك هنگام تکوین افسانه مربوط به خلق بودا وجود داشته است و با احتمال قوی افسانه بودا اقتباسی است از داستان زرتشت .

هوی **Hvovi** زن سوم زرتشت هیچ فرزند خاکی نژاد اما از قراری که جاکسن در تحقیقات عالمانه اش مینویسد او برای زرتشت يك همسر نجیب و وفادار بود و بشکرانه همین تقوی پیامبر هزار سال بعد از وی بدینا خواهد آمد^{۵۷} .

آیا این روایت را نمیتوان ریشه این عقیده بودائی که میگوید در رأس هر هزار سال پیامبر تازه‌ای ظاهر خواهد شد که البته مانند بودا تولدش با تکوین بودیساتوا **Bodhisattava** (بودای پیش از بعثت) همراه خواهد بود . زرتشت بصورت روح جاودان ، پیش از تولد در بهشت موجودیت یافت

روح گواتما نیز چنین حوالی داشت و بهشتی که گواتما در آن بوجود آمد نور جاودانی نامیده میشود ، آیا این عنوان (نور جاودانی) برای بهشت بودا از لحاظ مقایسه‌ایکه در پیش داریم قابل اعتنا نیست ؟

نویسنده دانشمند سپس شواهد دیگر ذکر میکند و با توجه باین مطلب که شمال هند مرکز اولیه نشوونمای افکار بودائی بوده است فرضیه خود را مبنی بر نقش برجسته آئین زرتشتی و فلسفه ایران باستان در تکوین دیانت بودا به اثبات میرساند و معتقد است که این نفوذ و اثر در نواحی شمالی هند ، بیش از نواحی دیگر که آئین بودا گسترش دارد دیده شده است و بنظر وی این توسعه بودیسم دلیلی جز مسایل نژادی و اجتماعی ندارد و باید اذعان کرد که زرتشتیان تازه بودائی شده در شمال و شمال‌غربی هند ، در گسترش این آئین نوین نقش برجسته‌ایرا برعهده داشته‌اند ، زیرا اینان پیش از تکوین این دین جدید از اصول مطلع بوده‌اند و پس از تکوین نیز با ملاحظه نکات مشترك به تقویت آن کوشیده‌اند . در سراسر نظام‌هایانا **Mahayana** اثری از توسعه و تکامل تمایلات مغی دیده میشود . زیرا در شمال هند بود که ایرانیان ساکن بودند و نفوذ داشتند و این نفوذ در تکوین آئین بودا کارگر واقع شد ، بودائی‌ان سیلان و چین نسبت باین تمایلات بیگانه بودند و در نتیجه دین بودا و فلسفه بودا در آن سرزمین رنگ دیگری دارد . در این‌جا سخن را درباره گسترش این نفوذ مغی در نواحی دیگر کوتاه کرده مجدداً به بررسی نقشها می‌پردازیم^{۵۸} اگرچه درین مورد نیز مطالب جالبی است که نمیتوان همه را نقل کرد^{۵۹} .

در گذشته از افسانه قدیمی گاونر و بهشت موعود سخن گفتم ، اکنون به يك بهشت دیگر بودائی بنام تراپاس **Trayastrimsa** (بهشت خدایان سی‌وسه‌گانه) اشاره می‌کنم . بنظر من این عدد سی‌وسه نیز که در مورد این خدایان ذکر شده دارای اصالت زرتشتی است ، با بررسی اوستا و ریک‌ودا ملاحظه می‌شود که این مطالب دارای ریشه ایرانی زرتشتی

۵۶ - جاکسن زرتشت ص ۲۳

۵۷ - جاکسن زرتشت ص ۲۱ .

۵۸ - در باحرفی این قسمت نویسنده اشاره کرده است به نفوذ مغان در گسترش آئین بودا در جاوه و نواحی دیگر شرق دور که ایشان در آنجا نیز بعنوان تجارت و توسعه کار و کسب خود به مشرق رفته و این دین را رواج داده‌اند سپس درباره مشاهدات کامبوجا **Kamboja** (در شرق آسیا) و کامبوجا **Kamboja** (در نواحی شرق شاهنشاهی ایران) که ممکن است اثر مسافرت مغان به شرق باشد اشاراتی دارد .

۵۹ - مجسمه ها و سنگ‌کارهای محفوظ در موزه پيشاور و کتیبه‌های خاروشتی که اخیراً پیدا شده است .

است نه هندوی برهمنی که بعدها وارد آئین بودائی شده . درباره این عدد سی و سه و ارتباط آن با آئین زردشتی توجه شما را به دو شاهد دیگر جلب می کنم یکی ریاضت های سی و سه گانه ای که زرتشت پیغمبر اجرای آن را به مقدسان زرتشتی توصیه میکند و یکی پرسشهای کاویگ و کاراپ از زرتشت هنگام بازجویی در دربار گشتاسپ ، تعداد این پرسشها نیز سی و سه بود^{۶۰} .

بنابراین شکی نیست که اینهم مانند آنچه تا بحال گفته ایم از ایران گرفته شد و هندی نیست .

گفتیم که پیش از تولد زرتشت يك هاله افتخار از آسمان نزول کرد و وارد بدن باکره مادر زرتشت شد و سالیان دراز در کالبد وی درنگ داشت ، مایا نیز در رویای خود احساس کرد که روحی بشکل يك فیل سفید دروی حلول میکند ، البته این انگاره معنوی در هند رنگ هندی بخود میگیرد و هاله نورانی بيك فیل سفید مبدل میشود اما پر واضح است که دارای اصالت ایرانی است و از ایران به هند رفته است .

جاکسن مینویسد : مقرر شده بود که در بهشت این هاله نور افتخار آمیز با روح محافظ فروشی و بدن جسمانی ترکیب شود و از این ترکیب مقدس سه گانه کودک نابغه موجودیت یابد^{۶۱} .

پس از آن هنگامیکه هاله نورانی مقدس در رحم مادر جای گرفت دو فرشته وهمن **Vahuman** و اشاو هیشت **Ashavahisht** از بهشت آسمانی ، یکی دیگر از عوامل سه گانه تکوین پیامبر را بر زمین می آوردند این عامل روح محافظ است که در قالب ساقه ای از درخت هوم ظاهر میشود و اندازه اش درست بقدر قد يك مرد است ، عامل سوم که طبیعت جسمانی جوهر مادی است این اتحاد مقدس را تکمیل میکند و بطور معجزه آسائی با عامل شیر آمیخته میشود و این آمیختگی یا از راه آب و گیاه است و یا بوسیله دوفرشته خرداد و مرداد **Kurdāt, Murdat** دیوان کوشش فراوان میکنند که این اتحاد را نافرجام سازند و بهم بزنند اما با نوشیده شدن شیر آمیخته با هوم توسط بستگان کودک کاری از پیش نمیبرند .

در این مورد نقوش و کنده کاریهای هنری بودائی بسیار گویاست و نشان میدهد که این پدیده معنوی ایرانی ، انعکاسی شگرف در پدیده های معنوی بودائیان داشته است و شکل هندی شده آنرا بخوبی میتوان دید و شناخت و دریافت که در اعصار بعد این عوامل مشترك از آئین زرتشتی به آئین بودائی راه یافته است شاید در عصر اعتلای حکومت باختر . در نقش های هندی بودائی ما در مقابل چهره تابناک دو فرشته وهمن و اشاو هیشت ، دو چهره خدائی هندی براهما و ایندیرا را مبینیم تا بحال که این مقایسه صورت نگرفته

بود ، وجود این دو چهره در صحنه زاده شدن بودا مفهوم درستی نداشت اما اکنون نه تنها آنرا بخوبی میتوان توجیه کرد ، بلکه من معتقدم که دو کلمه براهما و هومن نیز با هم بستگیهای دارند .

اگر چنین باشد سرانجام خواهم توانست توجیه کنم که چرا این دو وجود خدائی براهمائی : برهما و ایندرا بعنوان نخستین نمونه های : اوالو کیتشوارا **Avalokitesvara** و میتریا بودیستاوا **Maitreya Bodhissattvas** معرفی شده اند . فوشر **Foucher** نخستین کسی بود که باین مطلب اشاره کرد اگر چه نتوانست بخوبی آنرا تفسیر کند و اکنون ما می توانیم بچرا ت بگوئیم که کنده کاریهای بودائی این دو چهره ، نقش معرف خدایان هندو نیست بلکه انعکاسی است از دو فرشته مقدس در آئین زرتشت پیامبر و براهما یک عامل انتقالی است میان فرشته و بودیستاوا .

همانگونه که در افسانه ایرانی ساقه درخت هوم باندازه يك مرد آورده شده است ، در داستان هندی شده بودا شاخه درخت سال آورده شده که آنها باندازه قد يك مرد است و همجا مایا بدان تکیه داده است . این ساقه در همه مجسمه ها وجود دارد و همانطور که دیدیم از لحاظ بررسی اشتقاقی کلمه شاکیا نیز يك مرجع و عامل مهم محسوب می گردد . در مقابل خورداد و مرداد نیز با کمی دقت در کنده کاریهای

مربوط به بودا موجودهای مقدسی را می توانیم ببینیم ، در صحنه تولد بودا هنگامی که ایندرا و برهما آب بهشتی بروی کودک می ریزند دو چهره دیگر نیز دیده می شود که با ایشان همکاری می کنند . ما معتقدیم که این دو چهره نیز نشان دهنده و معرف دوفرشته مورد بحث ما مرداد و خرداد است . در نقشهای گوناگون مربوط به زندگی بودا این صحنه ها گاهگاهی باهمدیگر در آمیختگی و اختلاط پیدا می کند^{۶۲} که آنها از لحاظ کارما بسیار پرمعنی است . در يك جا مایا را می بینیم که برای گرفتن يك شاخه دستش را بلند کرده است و براهما و ایندرا در کنارش ایستاده اند که کودک را که در حال تولد است بگیرند ، در جای دیگر کودک بدنی آمده است و دو چهره خدائی برویش آب مقدس می ریزند آیا این نقشهای پراکنده و درهم آمیخته ، طبیعت سه گانه کودک مقدس را در سرگذشت زرتشت بیاد نمی آورد ؟ و آیا این امکان وجود ندارد که هدف هنرمند از خلق سه پایه ای که کودک بروی آن ایستاده است ارجاع به همین تثلیث باشد ؟ اگر چنین باشد نمی توان شك داشت که حکم و شرایع مغان که در هند قدیمی تراست ریشه مهم تکوین آئین بودا بوده است .

هنگام تولد زرتشت خانه ای که کودک در آن دیده گشاده است ، با نوری مقدس و آسمانی روشن می شود در مجموعه کاتاساری تساگارا **Kathasaritagara** نیز ذکر

شده است که هنگام تولد كودك نابغه یعنی بودا خانه بانوری شگفت انگیز روشن گردید^{۶۳} البته نمایش ایسن صحنه در كنده کاریها بسادگی امکان نداشته است اما در صحنه‌ای که انتقال كودك را به باغ لوم‌بینی Lumbini مجسم می‌سازد این مسئله نورباران شدن كم‌وبیش مجسم شده است .

بنظر من نمی‌توان فرض کرد که آئین زرتشتی ایران، این پدیده را از مجموعه هندی مذکور در فوق اقتباس کرده باشد ، در اوستا ذکر شده است که هنگام زاده شدن زرتشت پیامبر همه موجودات در شادی و نشاط اند زیرا خداوند بزرگ شایستگی او را برای قبول چنین مسئولیت بزرگی شناخته است^{۶۴} .

در داستان بودا نیز چنین است و طبق روایات پالی هنگام ولادت وی تمام موجودات در شادی و سروراند و الهه زمین که بنظر ما همان الهه مگه‌است بر شایستگی پیامبر جدید برای احراز مقام رسالت صحنه گذارده است ما می‌دانیم که این الهه همان الهه قدیم مغان است .

زرتشت و بودا هر دو پیامبرانی بودند که در سراسر عمر دچار دشمنیها و کینه‌توزیهای وحشتناک شدند اما این کوششهای خصمانه در مورد هر دو پیامبر بی‌ثمر ماند و طرح اهریمنی مخالفان نقش بر آب شد . در ایران قرار شده بود که پیامبر در کودکی بزیر دست‌وپای گاونری خورد شود و در هند همین افسانه رنگ هندی یافت ، بنابراین شاهد زاده جوان را بزیر دست‌وپای فیل بیندازند^{۶۵} .

به مقایسه خود درباره دو پیامبر شرق ادامه می‌دهم : شاهزاده جوان در عالم رویا توسط خدایان به دنیای پرهیزگاران و روحانیان منتقل می‌شود و وجودش وقف خدمت به خدا و مردم می‌گردد (مبعوث می‌شود) و در زندگی وی ناخوشیهای سخت پیری و مرگ نفرت‌انگیز پیش‌بینی می‌شود . ذات اسپرم نیز درباره زرتشت چنین می‌نویسد : وی در بیست سالگی به تمایلات حیوانی خود پشت پا زد و برای یافتن عدالت اجتماعی خانه و پدر و مادر را ترك کرد و در جهان سرگردان شد او می‌خواست برای این سؤال خود پاسخی بیابد : چه کسی مسئول اینهمه بی‌عدالتی است و چه کسی از ضعفای حمایت می‌کند^{۶۶} ؟

ما روایات مربوط به زرتشت را با تردید تلقی می‌کنیم زیرا ذات اسپرم يك كتاب قدیمی نیست و نمی‌توانسته است که این روایت را از منبع موثقی گرفته باشد . دو روایت بسیار بهم‌دیگر مشابعت دارند و معلوم است که دارای ریشه مشترك می‌باشند اما احتمال قوی روایت هندی اصالت بیشتر دارد و روایت ایرانی انعکاسی است از روایت هندی .

زرتشت سی‌ساله بود که نور مقدس الهی از آسمان فرا رسید و سراسر وجودش را منور ساخت وی به پیامبری

برگزیده شده بود و در همین سال بود که دوفرشته پنداریك و وهومانه Vehu Manah او را در يك حالت رؤیائی به‌عرش بردند تا بحضور خدای یکتا اهورامزدا مشرف‌شود^{۶۷} . بودا نیز درسی‌سالگی باین افتخار بزرگ معنوی سرافراز گردید و در همین سال بود که موفق شد به بهشت رجعت کند و روح مادر تازه‌درگذشته‌اش را دریابد .

داستان دو پیغمبر از آن گاه که سرنوشت هر يك به اتروا و ترك دنیا می‌انجامد دگرگون است در شکل ایرانی دارای ثبات و اصالت است اما در شکل هندی آن تزلزلی که دلیل بر اقتباس و انعکاس است دیده می‌شود علت دیگر تحریف و دوشاخگی ازین لحاظ است که بودائیان کوشش ندارند که پایان کار را به بهشت و وصول عمر جاودان برسانند و با تمرکز همه امور در حول محور خدای یگانه نیز موافقت ندارند .

زرتشت پیامبر در دوران زندگی خود همیشه گرفتار دو وسوسه اهریمنی بود یکی وسوسه قدرت و دیگری وسوسه شهوت در داستان بودا نیز ما ناظر چهره‌آزاردنده این دو وسوسه یعنی همان وسوسه شهوت و وسوسه قدرت هستیم شاهد این مدعا مجسمه‌هایی است که در آن دختران مارا Mara باهیكل‌های خیال‌انگیز ظاهر می‌شوند و در همین صحنه‌است که منظره نزول خدای زمین الهه مغان نیز مجسم شده است . پس این افسانه يك افسانه بودائی است و این صحنه اساطیری نیز دارای يك اصالت زرتشتی است .

اشپیگل هم در يك مورد با ما هم‌عقیده است و چون چنین است بهتر است سخن کوتاه شود . اما آیا اشپیگل حق داشت که بگوید فقط در يك مورد بودائیان از ایران واز دین ایرانیان چیزی به عاریه گرفتند ؟

بنظر من ادعای اشپیگل درست نیست و ما درین مطابقه موارد بسیاری را بر شمردیم و خلاف گفته او را ثابت کردیم . به عقیده من و به شهادت آنچه درین چند برگ آخر مقاله‌ام نوشته‌ام جزئیات داستان بودا و بسیاری از حکم و عقاید دین بودائی قبل از موجودیت خود بودا به هند آورده شده و پس از تولد و رشد و رسالت و مرگ بوی نسبت داده شده است . البته این بدان معنی نیست که تمام عوامل مغانی در آئین بودا پس از مرگ وی تکوین یافته‌اند زیرا از طرف دیگر این

۶۰ - جاکسن زرتشت ص ۶۱ .

۶۱ - جاکسن زرتشت ص ۱۵ - ۲۴ .

۶۲ - فوشر روبروی ص ۴۱۳ تصویر آ ۲۰۹ .

۶۳ - جاکسن زرتشت ص ۲۷ حاشیه شماره ۴ .

۶۴ - جاکسن زرتشت ص ۲۷ .

۶۵ - اشپیگل ایران ج ۱ ص ۶۹۱ .

۶۶ و ۶۷ - زرتشت جاکسن : ص ۲۳ - ۳ و ص ۳۶ .

بحث را نیز داشته‌ایم که ثابت کنیم خود بودا هم اصالتاً یک ایرانی بوده است، یک دانش‌پژوه روحانی یک‌مغ برهمن. افسانه شاکیا دلیل برین ادعاست. ما دیدیم که چگونه پس از مرگ بودا افسانه‌های ایرانی عصر باستان و عصر پیش از باستان بوی نسبت داده شد و جزو موجودیت افسانه وی گشت. ما باید بخاطر داشته باشیم که هند اصالت نژادی بودا را هنگامی فراموش کرد که کلمه شاکیا اصالت خود را از دست داد و در پس پرده ابهام قرار گرفت.

در روایت مانوی بودا لقب اسکیشیانوس Buddas Scythianus دارد اما ما این کلمه اسکیت را چگونه تعبیر و تفسیر کنیم؟ زیرا خطاب اسکیشی به بودا مانند خطاب امریکائی است به جورج واشنگتن اگر بودا فردی از قبیله‌های چادرنشین وحشی اسکیت بود، جرج واشنگتن نیز یک سرخپوست امریکائی بود. در پایان مقال مطلبی را که در کتابچه باستانشناسی پیشاور گفته‌ام مورد بررسی قرار می‌دهم، در آنجا گفته‌ام که بودائیان علاقه‌ای به نشان دادن نقش خدا در مظاهر هنری خود نداشته‌اند و آن رشته علتی که برای این احراز ذکر کرده‌ام همه اشتباه بوده است و اکنون می‌گویم که چون در ایران باستان خلق نقشی از خدا یا خدایان منع داشته است (اشپیگل می‌گوید که در نقشهای ایران باستان شکل آهورمزدا را نمی‌توان یافت و نقش زرتشت نیز بسیار نادر است) بودائیان شمالی نیز که تحت تأثیر ایرانیان زرتشتی قرار داشته‌اند این منع مذهبی را در مورد تجسم وجودهای مقدس رعایت کرده‌اند بودائیان برای تجسم خدایان خود تا آمدن یونانیان انتظار کشیدند. در اینجا باردیگر اشاره به محتوی مقاله خود از لحاظ اصول می‌کنم و به سخنان خود خاتمه می‌دهم:

اکنون زندگی آشوکا و چهره تمدنی وی و حکومتش برای ما روشنتر شده است اکنون می‌توانیم توجه کنیم که چرا فرمانهای وی شبیه فرمانهای داریوش کبیر است. اکنون برای ما روشن شده است که فکر اعزام سفیر در دربار آشوکا از کجا سرچشمه گرفته است آشوکا به تقلید و یشناسپ که پسرش را برسالت مذهبی به هند اعزام داشت، پسرش را برسالت مذهبی به سیلان فرستاد و یشناسپ در تاریخ مذهب نخستین پادشاه بود که در تغییر مذهب دیگران و گسترش مذهب خود بسیار کوشا بود، آشوکا نیز چنین بود و برای تغییر مذهب دیگران و گسترش مذهب خود تلاش فراوان می‌کرد. دو پادشاه سیاست مذهبی مشابه داشتند.

اما جریان تغییر مذهب آشوکا براساس انگیزه‌های دیگر نیز مبتنی بود میان وی و گواتها قرابت نژادی وجود داشت، همانگونه که دیپاوامسا Dipavamsa بیان داشته است^{۶۹} البته این علاقمندی و قرابت نژادی در یک سرزمین خارجی

بسیار مهم و پرثمر است، بعلاوه دیدیم که آئین بودا یک اقتباس دقیق از مذهب مغان در شرایط هند و یا یک زرتشتی هندی شده بوده است.

ما این رسم غیر هندی تقدیس نیاگان را که یک رسم مذهبی مغان است در آئین بودا نیز می‌یابیم و سپس در همین دیانت روش مهاییانای هندو را ملاحظه می‌کنیم که تحت تأثیر تعالیم مغان معنی شده و به بودائیان رسیده است می‌بینیم که بودا توجهی به امتیازات طبقاتی و روش کاست در هند ندارد زیرا که کاست البته یک نظام اجتماعی هند است و وی تحت تأثیر نظامات پارسی (ایران زرتشتی) قرار دارد اما با اینکه بر روش کاست پشت پا زده است حرمت برهمنان را در نظر دارد و برای این طبقه برتری خاص قایل است، اگرچه این برهمنان در حقیقت همان مغان هستند لاغیر^{۷۰}.

آئین بودائی در حقیقت قد برکشید برای خلق و ابداع یک سازش معنوی روحانی، در آن قسمت از هند که ایرانیان ساکن بودند، بودائی شدن موریائیهها نیز امری طبیعی بود زیرا اینان با اصالت ایرانی خود در نسل سوم به این دین جدید گرویدند و این برای ایجاد هم‌رنگی و هم‌دردی با ملت بزرگی بود که ساکنان قلمرو ایشان را در بر می‌گرفت. امپراطور آشوکا خواست وحدت داشته باشد و در سایه وحدت کسب قدرت کند، اکبر نیز وضعی نظیر آشوکا داشت وی نیز سومین نسل از خانواده بابریان هند بود، آشوکا هم مانند اکبر هرگز نمی‌توانست یک هندو باشد زیرا در هر دو دوره روش کاست قدرت فراوانی داشت، راه حلی که اکبر انتخاب کرد، گلچینی مذهبی بود اما آشوکا به گواتها گرائید و محبوبیت بیشتر یافت.

آشوکا بدینی گروید که تصور می‌کرد زیر لوایش هندو و غیر هندو هر دو متحد خواهند شد، آشوکامی‌خواست بمردمی که پدرانیش سالها بریشان حکومت می‌کردند نزدیک و نزدیکتر شود و برای این نزدیکی راهی بهتر از تغییر مذهب نداشت و این گرایش مذهبی خود یک پایه و اساس گسترش آئین بودائی در دنیای قدیم شد، مذهب بودا (بودیسم) مانند دین سیک (سیکسیم) توافقی معنوی بود میان سلطان و توده مردم حکومت‌کننده و حکومت شونده.

۶۸ - دکتر توماس به اطلاع من رساند که Kern ثابت کرده است که ما را شکل هندی اهرمن ایران است.

۶۹ - نقل از گزارش وادل: موریائیهها از شاکاها بودند و نیز مقدمه بیل بر متن فوق ص هفده

۷۰ - در نقشهای گندهارا نقش برهمنان نیز هست شکل و قیافه برهمنان را با موبدان مامور آتش در آتشکده‌ها مقایسه کنید سپس همین برهمنان را با مغان برهمن که در پورانا ذکر شده مطابقت کنید تا معلوم شود که چقدر آئین زرتشتی در تکوین همه مظاهر آئین بودا مؤثر بوده است.